

خردسالان

دوست

سال پنجم

شماره ۲۲۸، پنجشنبه

۱۶ فروردین ۱۳۸۶

۳۰۰ تومان



۱۳



دوست تازه جیقل

۳



بامن بیا ...

۱۸



یک قفس، یک قناری

۴



همسایه‌ها

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۷



نقاشی

۲۲



پدر من ...

۸



فرشته‌ها

۲۴



کاردستی

۱۰



دعای بارون

۲۵



فرم اشتراک

۱۱



جدول

۲۷



ترانه‌های آسمانی

۱۲



بازی

● مدیر مسئول: مهدی ارکانی

● سردبیران: الفشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین سلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی سلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمد رضا اصغری

● نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

تلفن: ۶۶۷۰ ۳۲۹۷ و ۶۶۷۰ ۶۸۲۲ نمابر: ۶۶۷۱ ۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مریبی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



بامن بیا...

دوست من سلام.

من مارماهی هستم. چون بدن دراز و کشیده‌ای دارم به من مارماهی می‌گویند.
من در کف گل آلود آب‌های آرام زندگی می‌کنم، اما برای نفس کشیدن به سطح آب
می‌آیم و دوباره به زیر آب برمی‌گردم.
ما برای شکار یا دفاع از خود، قدرت عجیبی داریم.
ما می‌توانیم با بدن خود، برق تولید کنیم و جانوران دیگر را بترسانیم، اما با دوستان
خود کاری نداریم.

حالا من پیش تو دوست خوبم هستم تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم.

با من بیا ...





همسایه‌ها

یکی بود، یکی نبود.

در گوشه‌ای از زمینی سبز، دو تا خانه‌ی کوچولوی کوچولو بود.

یکی خانه‌ی جیرجیرک و دیگری خانه‌ی کفشدوزک. آن‌ها با هم همسایه بودند و

حیاط خانه‌شان را دیوار سبز و قشنگی که از شاخ و برگ درخت‌ها

درست کرده بودند جدا می‌کرد. کفشدوزک و جیرجیرک با

این که با هم همسایه بودند، اما کاری به هم نداشتند. تا این

که یک شب باد تندی آمد و همه‌ی شاخ و برگ و

دیوار حیاط را با خودش به دورها برد.

صبح، کفشدوزک و جیرجیرک از خواب

بیدار شدند و دیدند که حیاطشان دیوار

ندارد. تند و تند مشغول کار شدند و دوباره

با شاخ و برگ‌ها دیوار ساختند. بعد به خانه

رفتند و خوابیدند. دوباره باد آمد و دیوار

را خراب کرد و شاخ و برگ‌ها را با





جیرجیرک و کفشدوزک بازهم مشغول کار شدند و دیوار دیگری درست کردند. بعد به خانه رفتند و خوابیدند. بازهم باد آمد و بازهم دیوار را خراب کرد. کفشدوزک و جیرجیرک با این که خیلی خسته بودند اما دوباره مشغول کار شدند و دیوار حیاط را درست کردند. می‌خواستند به خانه برگردند و بخوابند ولی فکر کردند شاید باد بیاید و دوباره دیوار را خراب کند. برای همین هر دو کنار دیوار نشستند. یکی این طرف، یکی آن طرف. جیرجیرک گفت: اگر این جابمانیم بهتر است! کفشدوزک که قدش خیلی کوتاه بود یکی از شاخه‌های دیوار را برداشت تا جیرجیرک را ببیند و بتواند با او حرف بزند.

کفشدوزک گفت: من هم فکر کنم اگر این جابمانیم بهتر است.



جیرجیرک گفت: "من گرسنه‌ام! در خانه کمی آش دارم. تو هم می‌خوری؟"

کفشدوزک گفت: "بله من هم گرسنه‌ام."

جیرجیرک آش آورد. بعد چند تا شاخه از دیوار برداشتند تا بتوانند با هم آش بخورند. کفشدوزک و جیرجیرک آن روز با هم آش خوردند و حرف زدند و خندیدند، مثل دو تا همسایه‌ی خوب.

شب شد. آن‌ها از هم خدا حافظی کردند تا به خانه‌هایشان بروند. باد نیامده بود اما جیرجیرک و کفشدوزک، خودشان دیوار حیاط را برداشته بودند.

این طوری خیلی بهتر بود. دو تا خانه، دو تا همسایه و یک حیاط بزرگ بزرگ!

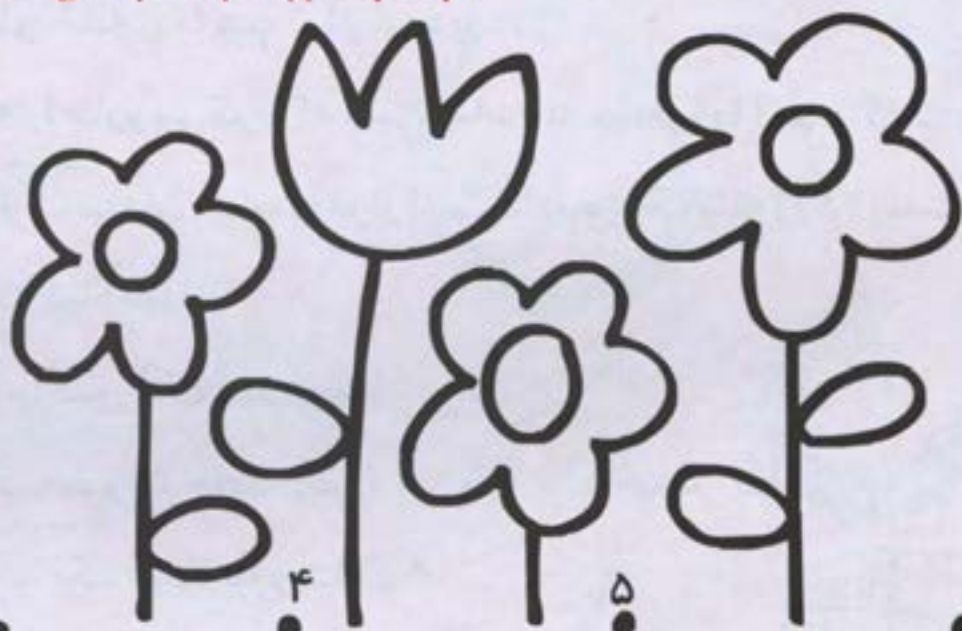




نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.

۱→۲→۳→۴→۵→۶→۷→۸→۹→۱۰



۳

۴

۵

۶

۲

۷

۱

۹

۸



فرشته‌ها

تعطیلات عید تمام شده بود.

آجیل و شیرینی‌های خانه‌ی ما هم، تمام شده بودند.

مادرم داشت خانه را جارو می‌کرد که دایی عباس به خانه‌ی ما آمد و گفت: «عید، همه

در خانه‌ی مادر بزرگ مهمان هستید! قرار است مادر بزرگ شله زرد درست کند!»

گفتم: «عید؟ عید که تمام شد!»

دایی گفت: «نه جانم! هنوز یک عید مهم مانده!»

مادرم گفت: «تولد حضرت محمد(ص) و تولد امام جعفر صادق(ع) برای همه‌ی

مسلمانان عید است. یک عید زیبا و مبارک!»

من خوش حال بودم، مثل مادر و دایی عباس.

خدایا شکر که روزهای ما را پر از عید و شادی و شیرینی کردی!





دعا بارون

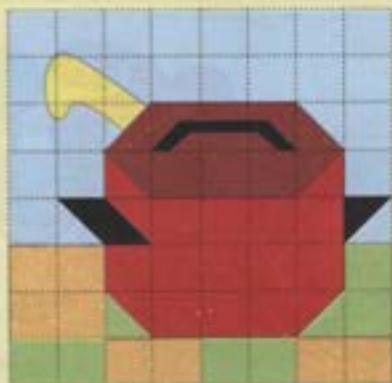


افسانه شعبان نژاد

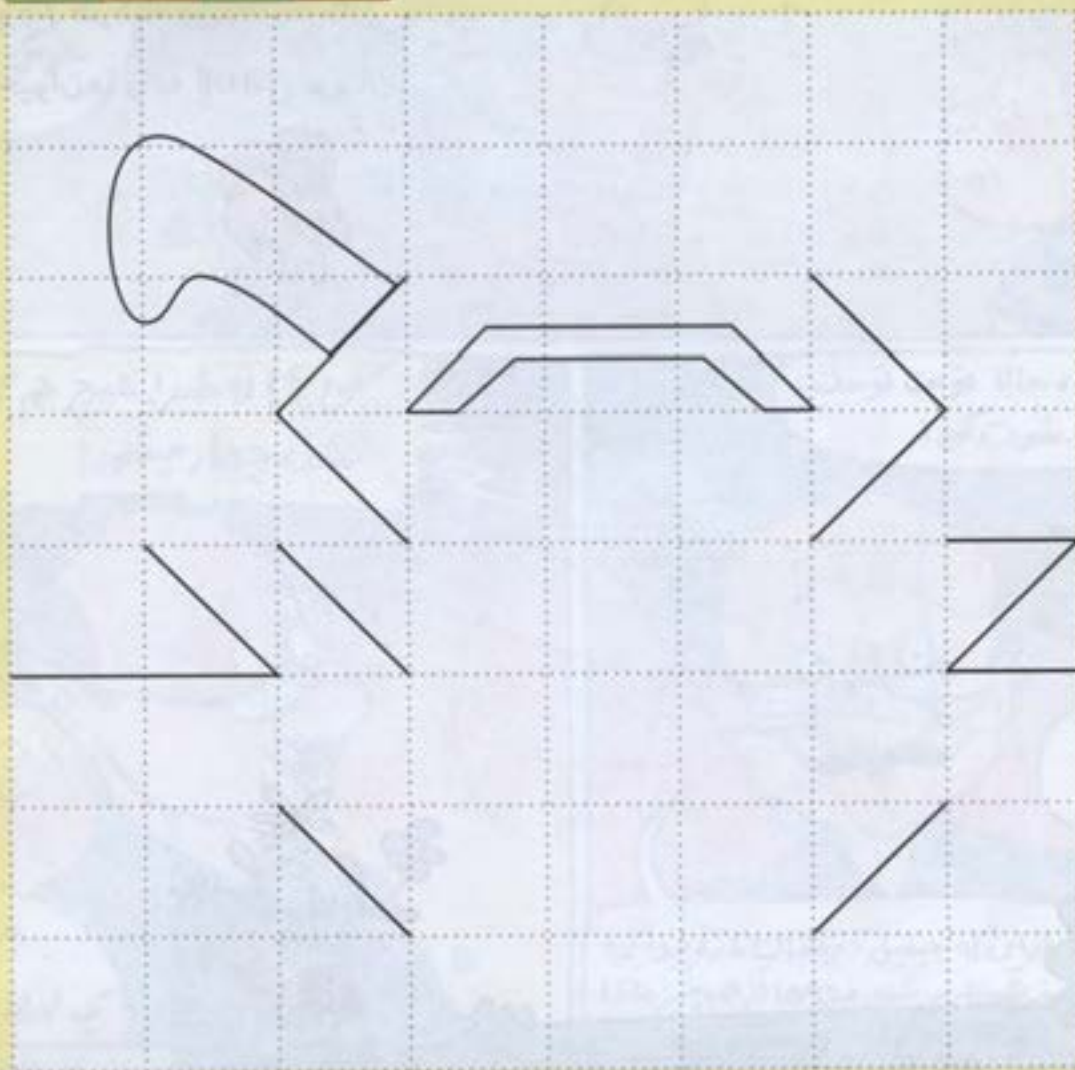
مادر بزرگ دعا کرد
که باد و بارون بیاد
از آسمون دوباره
بارون دون دون بیاد

دعاش به آسمون رفت
ابر سیاه خبر شد
بارون جرجر اومد
باغچه‌ی خونه تر شد





جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



از نقطه‌ی شروع حرکت کن.

هر کدام از حیوان‌ها را به لانه‌اش برسان.





بابا، اجازه است که با دوست تازه‌ام بازی کنم؟ خیلی پسر خوبی... مشق‌ها ۳ و ۴ هم نوشتم!

هیچ اشکالی نداره پسر. خوش بگذره!



چی؟! نه خیر! هیچ هم گل نشد، چهار چپشی!

بله؟! جیقیل کی لخته بیا پسر!



عجب، حالا فوبت نوشت. شورت کن!

زده... گل!

من از این که جیقیل دوستان تازه پیدا کنه خیلی خوشحال می‌شم. بچه‌ها از هم چیزهای خوب یاد می‌گیرند!





کره‌ی مریخ؟!!

بله باباجون! شما به بابای
چهارچشمی قول دادید. اگر نبریدش
نا راحت می‌شاه!

کره‌ی مریخ، چاله‌ی
اول، سمت راست...!

اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال
اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال
آمریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۲۷۵۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.

یک قفس، یک قناری



پنجره



گبوتر



تمساح



قفس



قناری



میمون

یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود..



یک



یک

از کنار خانه‌ای می‌گذشت، پشت یک



یک



نگاه کرد. توی



نشست و به



را دید. او کنار



بود. خیلی دلش به حال سوخت و تصمیم گرفت هر طور شده او را از



آزاد کند. رفت و رسید به



را برای



ماجرای



و



تعریف کرد و از او کمک خواست.



گفت: «من می‌توانم



را از پشت



را باز کنم،



اما نمی‌توانم قفل



گفت: «حالا بیا و



را بردار.



۱۸

بعد فکری برای قفل می‌کنیم.»  به دنبال  رفت و آن‌ها به خانه‌ای رسیدند که  آن‌جا بود.

 باز بود.  با یک جست پرید بالای  و  را برداشت و فرار کرد.  و  ،  را با خود به جنگل بردند. نزدیک رودخانه نشستند.

 ،  را صدا زد و گفت: «دوست من!  جان! بیا و با دندان‌های تیزت قفل  را بشکن.»  پشت درخت‌ها پنهان شد. او از  می‌ترسید.

اما  با  دوست بود.  جلو آمد و دهانش را باز کرد.

 ترسید و رفت گوشه‌ی  .  گفت: «ترس  جان!  دوست من است با تو کاری ندارد.»

 با دندان‌های تیزش قفل  را شکست.  آزاد شد و همراه  پرواز کرد.

 هم آرام به  نزدیک شد و گفت: «ممنون، دوست من!»

 با صدای بلند خندید.  ترسید و پا به فرار گذاشت.

قصه‌ی میمونان



به پایین درخت نگاه کرد و میمونی را دید
که با دندان، پسته‌ای را می‌شکند.



میمون قهوه‌ای روی شاخه دراز کشیده بود
که صدایی شنید.



میمون سیاه دوست من بود و با دندان‌هایش،
پسته و فندق می‌شکست...

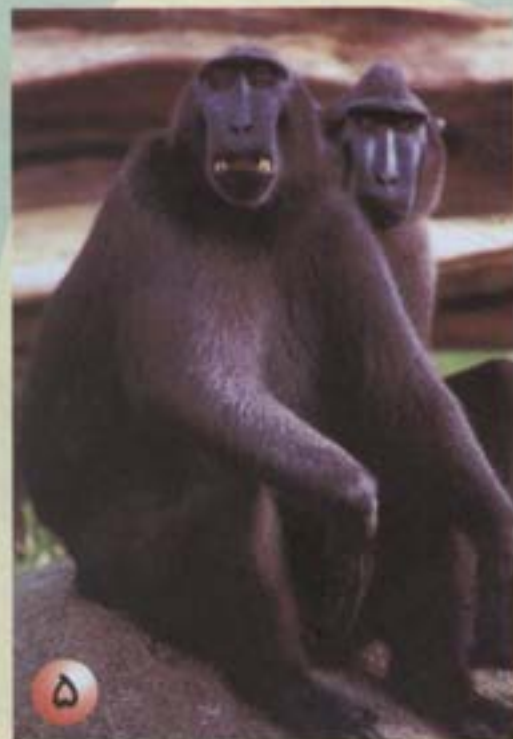


میمون قهوه‌ای به او گفت: این کار را نکن.





اما شامپانزه همیشه با سنگ،
گردوها و پوسته‌ها را می‌شکست.



او بعد از مدتی دندان‌هایش ریخت و این شکلی شد!



حالا دندان‌هایش سالم است، این شکلی!



پدر من ...

پدر من افسر نیروی دریایی است. او در یک کشتی بزرگ جنگی کار می‌کند.
پدرم لباس مخصوص نیروی دریایی را می‌پوشد. وقتی که او به مأموریت می‌رود،
من خیلی دلم برایش تنگ می‌شود. پدرم می‌گوید: «ما باید آماده باشیم تا دشمن
نتواند به سرزمین زیبای ما ایران حمله کند.»
یک بار پدرم مرا با خودش به کشتی جنگی برد.
بعد کلاهش را سر من گذاشت و از من یک عکس انداخت.
پدرم به من می‌گوید: «تو همیشه باید نگهبان و سرباز ایران باشی!»
من می‌دانم که یک روز مثل پدرم نگهبان و سرباز کشورم ایران خواهم شد.







برای درست کردن این
کاردستی یک عدد
دکمه فشاری لازم
است.



کاردستی

شکل‌ها را از روی خط (قرمز) قیچی کن.

چرخ‌ها را پشت کاسکه بگذار و از روی دایره زرد با دکمه فشاری به آن وصل کن.

اگر دسته‌ی کالسکه را حرکت دهی، عروسک تکان می‌خورد.



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج.

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۲۱) در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی گیرنده

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



ترانه‌های آسمانی



مصطفی رحماندوست

چه قدر قشنگه این عید

عید که می‌شه می‌ریم به دید و بازدید

ماچ می‌دیم و ماچ می‌کنیم

میوه‌ها رو قاچ می‌کنیم

خدا کنه هر روز ما عید باشه

باز، دید و بازدید باشه

